

رسیمگر راه آزادی

بادی از علیرضا مهدیزاده حکاک که شهریور ۱۳۵۷ در تظاهرات ضد طاغوت به شهادت رسید



تظاهرات مردم مشهد در تابستان ۱۳۵۷ علیه حکومت پهلوی. عکس: مرحوم محمد باقر اوحدی

مریم شیعه‌ها داغ مشهد مث لپتوی ضخیم روی شهر افتاده است. آفتاب تند، آسفالت را موج دار می‌کند و سیل جمعیت، هر لحظه به طغیان نزدیک تر می‌شود. سایه‌ها کوتاه‌اند و نفس‌ها کوتاه‌تر. جمعیت از کوچه‌های باریک سربریز می‌شود. دست‌ها بالاست و صدای غرش جمعیت ثانیه به ثانیه بیشتر می‌شود. صدای سینه زن‌ها با سوت تیز مأموران شهریانی قاتی می‌شود. آن سوت، صفاتی از نیروهای مسلح ایستاده‌اند، بی‌حالت و ساکت. درست مثل دیواری از فلز خشک و خشن به جمعیت چشم دوخته‌اند. ظهر که می‌گذرد، هوابوی گرد و خاک و اضطراب می‌گیرد. راهپیمایی بزرگی از مدرسه نواب به راه افتاده است. چهلم شیخ احمد کافی است. درست در بیست و ششم رمضان ۱۳۵۷ مردمی که با دهان روزه زیر آفتاب داغ شهریور شعار می‌دهند خیال عقب‌نشینی ندارند. جمعیت از بازارچه حاج آقا جان خود را به طبرسی می‌رساند. مأموران به جمعیت نزدیک و نزدیک تر می‌شوند و تعدادشان هر ثانیه بیشتر می‌شود. ناگهان، تنگ‌ها آماده شلیک می‌شوند و تیراندازی... جوانی هجده ساله، رضا حسن‌زاده، میان حلقه‌ای از فریادها فرومی‌افتد. موجی از بهت و خشم راه می‌افتد. صدای جیغ و فریاد، به آسمان بلند می‌شود. مهندس جوانی از دل جمعیت جلو می‌رود. علیرضا می‌ایستد رویه روی صف. دست‌ها بیش را بالا می‌گیرد و با صدایی که از میان هیاهو شنیده نمی‌شود، رویه مأموران فریاد می‌زند «نزیند... نزیند... مردم را نزیند». اعتراضش با صدای خشک گلوله پاسخ می‌گیرد. علیرضا در فاصله کوتاهی از رضا، برستگ فرش داغ خیابان می‌افتد. چند دقیقه بعد جوی خون به راه می‌افتد و خشم مردم از همیشه بیشتر است. شهری که با دهان روزه به خیابان آمد، با خون، صورت اعتراضش را امضا می‌کنند. چند روز بعد، ختم علیرضا، خود به راهپیمایی بزرگی بدل می‌شود در خیابان واهمایی مشهد. موج اعتراض را از همیشه بالاتر می‌برد.^۹ شهریور ۱۳۵۷، مشهد طعم تیر مستقیم به پیکره اعتراضات را می‌چشد.

دواج

چاپخانه و ادارات. و شبكه روحاينيون و دانشجويان. ر يتم اعتراض پيوسنه را ساختند. رينمي که هر شهر بازيان خودش می نواخت. در اين ميان. چهره هايي چون عليرضا ماهدي زاده حكاك اهميت دوگانه دارند. از يك سو نماد شجاعت بى سلاح آند. فردي معمولى با زندگى و شغل و روياهاي پراكنده که تضميم می گيرد هزينه ايستادگي را پيرزاد و از سوي ديگر گره هاي شبكه اى از مردم آند که روابط زندگى و شهادتشان در ختم ها اعلاميه ها و نقل هاي شفاهى می چرخد و آدم هاي پراكنده را به "ما" بدلي مى کند. اين الگوی کيش. مشروعیت اخلاقی جنبش را بالا مى برد. خشونت پنهان را مرثی مى کند و ظرفيت همبستگي را افزایش مى دهد. تعلقات امروزى و مذهبی او. تخصصيل در خارج. اشتغال به مهندسي و زينت يومي. پل ميان طبقات و سليقه هاست و يادآور اينکه انقلاب اسلامي محصول تصميم هاي دقيق آدم هاي عادي است. پاسداشت چنین نام هايي. صرف تكرييم گذشته نیست بلکه حفظ حافظه مدنی شهر است تا جامعه بداند اعتراض. هزينه دارد اما بى هزينه بودن بى عدالتى خطناک است. و مظلمه هم هست. عقد در دنیا هاتانه

است که خبر شهادتش را به نوعروس می دهن. فاصله ازدواج تا شهادتش. تنهايik روز است بعد از مراسم ختم و راهپيامي هاي بى دربي. مشهد رادر مدار تازه اى می اندازد.

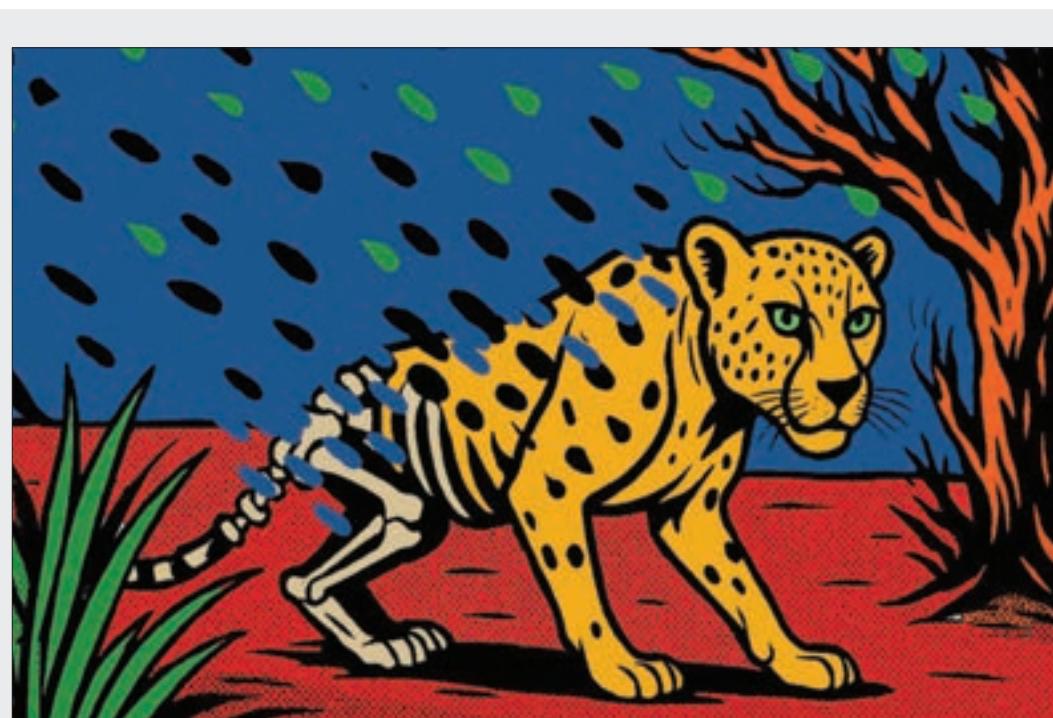
شهادت يك روز بس از ازدواج

در شناسنامه اش نوشته اند ۱۳۲۷. متولد مشهد. عليرضا بعد از ديبرستان چمدان می بندد و به امريكا می رود. دو رشته کشاورزی و راه و ساختمان می خواند. وقتی درسش تمام می شود. بلا فاصله به آغوش مشهد بازمي گردد. روز و شب راه به کار گرده می زند. به کار مهندسي مشغول است. اما دل شوره فضای سياسي و اجتماعي خيابان را دارد. هم زمان. اخبار را با ولع دنبال می کند. نه ماه بعد. رمضان می رسد. مردم مشهد با هر مجلس. به خيابان نزديک تر می شوند. او هم در همان مسیر و در کنار مردم شهر مى ايستد. وصيت نامه اش که بعد هاردهش در پرونده هاي سواک پيدا مى شود. عجيب آرام است. از بد هاي کوچک مى گويد. از ساده بودن مراسم خاک سپاري و از شادی شهادت "به آرزويم رسیده ام. خوشحالم". يك روز قبل از شهادت. ازدواج مى کند. ازدواج ش به ساده ترين شكل ممکن. بى تشريفات و بى هياهو. شبيه يك عهد آرام برگزار

پاران تریپ، خطرناک تر از تیرپاران!

همیشه در معرض دانشمندانی چنین هستیم. درس خوانده‌ها و به ظاهر نخبگانی که حاصلی جز خسارت برای ملت ندارند. فریاد هدایتگر رهبر انقلاب، روشن و صریح است. به وحدت می‌خواند اما حاصل تلاش این جماعت، واگرایی است. به هوشیاری می‌خواند اما نتیجه کاشت اینان در ذهن عموم، غفلت و ناهوشیاری است. اینان واقعاً خطوطناکتر از دشمنان. خط مقدمی هستند که تا فروزنیزیم، دستمنان به بقیه دشمن نخواهد رسید. اصحاب شبهه، بیگانه‌ای تردید، گردان‌های تخریب را باید زمین‌گیر کرد والا زمان و زمین را توأمان از ما می‌گیرند. به ظاهر افراد و شعاری که می‌دهند و ادعایی که دارند کارند شاهته باشیم. بینیم حاصل کاشت آن‌ها در ذهن جامعه چیست. در «برهه حساس کونی» به این باید حساس بود و بانتظامی رفتاری به منهج رهبری، دستیت‌شکری، سرمفتان، سمه و دهن، اوروزه‌داشتن از ضعفاء شیعتنا فیضلُوهُم؛ زیان آن‌ها برای شیعیان ناتوان (واسیب پذیر) مایشتر از زیان سپاه بیزید برای حسین بن علی^(۴) و باران اوست زیرآن‌ها جان و مال ایشان را گرفتند و این علمای بدکردار... در دل شیعیان ناتوان ماشک و شببه می‌اندازند و گمراهشان می‌کنند. بله، زیان اینان بیشتر است چون بیزید هرگز نتوانست در عاقبت به خیری یاران اباعبدی.... مانع ایجاد کند. اما اینان با تولید شک و شببه و راه بستن بر یقین مردمان به حقیقت، راههن دینشان می‌شوند. هم دنیايشان را به تسخیر می‌آورند و هم با تمسخر حقیقت، آخرشان را به جهنم گره می‌زنند. اصلاً تا علماء‌السوء نباشند. بدی نمی‌تواند چنان فراوان شود که راه بر خوبی بینند. اینان اند که با سوءاستفاده از دانش، مردمان را به سوءاستفاده می‌کنند. همچنان که شیعیان از زیان آن‌ها برای ایشان را گرفتند و این علمای بدکردار... در دل شیعیان ناتوان ماشک و شببه می‌اندازند و گمراهشان می‌کنند که ظاهری وجهه هم دارند. اصلاً تا ظاهرشان نوچه نباشد. حرفشان در ذهن مردم و جیه نمی‌شود. تا در قاب و ظاهر ملماً و دانشمندان و نخبگان، فرو نزوند که می‌توانند به تضعیف روحیه خلق، سبرآورند. بنان در تولید بدی روکورد می‌شکنند چنان که ر کلام راهنما و هشداره‌هندۀ امام حسن سسکری^(۵). فی صفة علماء اللّٰهُو: در وصف علمای بدکردار می‌خوانیم: وَهُمْ أَصْرَعُّ لِي ضعفاء بیعتنا من جیش بیزید علی الحسین بن علی علیهم السلام وأصحابه، فَإِنَّهُمْ يَسْلِبُونَهُمُ الْأَوْرَاحَ وَالْأَوْالَ، هلا مُعَذَّلٌ إِمَّا لِلشَّرِّ، إِمَّا لِلثَّكْرِ، إِمَّا لِلشَّرِّ، لایت در نظام تربیتی الهی است تا شدبار دهم که برخی کلمات، برخی صویرها، برخی اشارات، سخت تر از بیغ و تیر می‌تواند ما را زمین‌گیر کند. متی باید گفت با هزار تأسف این روزها، سانی شب‌سازی می‌کنند که ظاهری وجهه هم دارند. اصلاً تا ظاهرشان نوچه نباشد. حرفشان در ذهن مردم و جیه نمی‌شود. تا در قاب و ظاهر

«برهه حساس کنونی» را اگرچه فراوان، بجا و بیجا به کار برده ایم، اما امروز دقیقاً شرح همین گزاره سه کلمه‌ای است. ما اکنون در حساس ترین برهه زمانی هستیم. درک این واقعیت، در دین و ملت داشتن رامی طلبید. فرزند زمانه خویش باید بود تا راه برای «ابن الوقت»‌ها باز شود که برای دستمالی که به دست بیاورند یا به تقاض از دست دادن آن نه فقط قیصریه که همه وطن را به آتش کشند. آتش را هم که لزوماً با آتش زنه و کبریت و فندک بربا نمی‌کنند. گاهی یک شببه که در جانی اندازند جهانی را مشتعل می‌کند. با تردیدی که می‌اندازند، سنگ را هم ترد و شکننده می‌کنند. معلوم است که با این‌ها حصن حصین ملک و ملت. با مشکل رو به رو می‌شود. انگشت بر گفته‌این و آن نمی‌گذارم تا دایره نقد محدود و معبدونگردید. می‌خواهیم و با بیگم از منطقه هدایت. امام که مسلطه خشم و غصت



مژوه نهنه شهریور روز ملی بیوز ایرانی است.
لیل نام گذاری این روز به نهنه شهریور ۱۳۷۳ آغاز شد. زمانی که یک بوزنیلگ ماده به
همراه سه توله اش اطراف بافق آمدند. اما از
خلستان های بافق آمدند. اما از
سوی تعدادی مردم محلی ناگاه محاصره
شدند. بوزنیلگ دلیل حملات مردم ناگیر
ه فرار شد. سه توله اش اما نزد اهالی گیر
فقط شدند. دو توله به علت شدت جراحات
جان دادند و توله سوم در سالگی از دنیا
رفت. ماده بوز هر روز تایک هفتنه به نزدیکی
نهنه می آمد تا توله های خود را پسیدند. اما
عدا از یک هفتنه جست و جوی ناکام. دیگر



جتنی ادیبی